شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR
Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اشنبه
سال شانزدهم
۹ دی ۱۴۰۳
۲۷ جمادی‌الثانی ۱۴۴۶
شماره ۴۳۹۵

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای



دمای هوای مشهد
رطوبت هوا ۵۴٪ ↓ ۰° ↑ ۱۴°
صبح ۳ ظهر ۱۳
عصر ۸ شب ۳

اوقات شرعی مشهد
اذان ظهر ۱۱:۳۳:۴۷ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۸:۳۰
غروب آفتاب ۱۶:۲۵:۱۳ اذان صبح فردا ۰۵:۱۲:۰۴
اذان مغرب ۱۶:۴۵:۳۹ طلوع آفتاب فردا ۰۶:۴۲:۳۶

کارتون شهر





رئیس اتحادیه طباخان: کسانی که دنبال غذای لاکچری هستند، کله‌پاچه می‌خورند و قشر ضعیف توانایی خرید این خوراکی را ندارند.
رضا جنگی

اول شخص

بازیگری در دالان‌های تاریخ

درباره محمود پاک‌نیت، بازیگر سینما، تئاتر و تلویزیون که امروز ۷۲ساله شد



نویسنده آزاده چشمه سنگی

رستم و سهراب

آهسته آهسته با نوک پنجه از کنار حوض وسط حیاط می‌گذرد، در را آرام باز می‌کند و بعد با همان احتیاط می‌بندد. آن‌وقت با پاهایی که هنوز کمی می‌لرزد آرام آرام پیچ کوچه را رد می‌کند و می‌افتد توی مسیر آموزشگاه. ۱۷، ۱۶ساله است. توی خانه آقای پاک‌نیت، با آن چارچوب‌های سنتی و شمایل مذهبی، خوبیت ندارد پسرش محمود سر از کلاس‌های تیاتر و این دست سرگرمی‌های بی‌آتیه دربیاورد. محمود اما دست خودش نیست. هیچ کاری اندازه بازیگری و صحنه نمایش، او را به وجد نمی‌آورد. شاید اگر پی ورزش را می‌گرفت، نیازی نبود هر روز عصر پاورچین پاورچین از طول حیاط بگذرد و دور از چشم پدر راهی شود. جز آن دو روزی که در هفته واقعا به تمرینات ورزشی مشغول بود، باقی روزها را می‌رفت سر تمرینات تئاتر. ۹سال تمام آمد و رفت و پدرش هرگز متقاعد نشد بازیگری آن تصور مخدوش از نمایش‌های سخیف نیست. تا اینکه نمایش «رستم و سهراب» آمد روی کار. آن سال، بازی محمود در نمایش «رستم و سهراب» حسابی توی جشنواره‌های مختلف دیده شد. یک روز بلیت به دست آمد خانه، نشست پیش مادرش، بلیت‌ها را گذاشت توی دامن مادر و از او خواست هر طوری که می‌شود پدر را راضی کند بیاید نمایش را ببیند. پدرش شیفته شاهنامه بود. هرجور هنری که می‌توانست به نوعی راوی قصه‌های شاهنامه باشد، پای آقای پاک نیت را سست می‌کرد. آن شب، وقتی محمود وارد صحنه شد، باگریم سبکی که داشت پدرش را به تردید انداخت! او پسرش بود. زیر نور موضعی، وسط قصه‌ای که از دل شاهنامه بود. خبری از رقاصه‌ها و دیالوگ‌های بی‌مایه نبود. آن شب، محمود که دیگر پرده آخر را زمین انداخته بود و مشتش را برای پدر باز کرده بود، از هول دلش دیرتر از همیشه به خانه برگشت. پدر اما بیدار بود. نشسته بود کنار حوض و داشت پک محکمی از قلیان می‌گرفت. محمود می‌لرزید. مثل همان عصرهایی که پاورچین پاورچین طول حیاط را طی می‌کرد و می‌رفت سر تمرین‌ها. آمد برود داخل که پدرش سر بلند کرد: «تیاتر که می‌گفتی این بود؟! این که چیز بدی نبود باباجان. خوب بود! ادامه بده!» و محمود ادامه داد. مصمم‌تر از همیشه. آن قدر که دانه دانه موهای سرش در این مسیر عاشقانه سفید شد.

شاتره و بهار

حتی عطر این نمایشنامه هم حس و حال دیگری دارد. از وقتی متن نمایش «شاتره» به‌دست محمود رسیده، هر بار صحنه‌ها را ورق می‌زند، دلش برای بهار توی قصه می‌لرزد. نمی‌داند بازیگر مقابل او کیست، اما خوب می‌داند این قصه، حال و احوال دیگری دارد. دلش بیراه نمی‌گفت. روزی که برای آغاز دورخوانی‌ها نشست مقابل مهوش هجده‌ساله، همه چیز به چشمش تازه آمد. انگار بار اولی بود که وارد نقش تازه‌ای می‌شود. مهوش نخستین بار بود که با یک تیم حرفه‌ای بازی می‌کرد و تا قبل از آن هرچه تجربه داشت، روی سن نمایش مدرسه بود. حالا هم به اصرار کارگردان آمده بود و بنا داشت بعد از اتمام تمرینات و اجراها، برگردد سر درس و مشقش. سال آخر دبیرستان بود و باید برای امتحانات نهایی آماده می‌شد. اما نه محمود و نه مهوش، هیچ‌کدام تمرکز سابق را نداشتند. همه چیز در نگاه اول اتفاق افتاده بود و محمود قصه عاشق شده بود. هر دو از دیار شیراز بودند و آنچه گره میانشان را قرص‌تر می‌کرد، شوق به هنرهای نمایشی بود. دست آخر بعد از دوسال آمد و شد، محمود پاک نیت دل به دریازد و یکی از آدم‌های معتمد گروه را واسطه کرد تا از مهوش صبرکن خواستگاری کند. ازدواجی که شهریور سال ۱۳۵۸ رقم خورد و پس از آن در قامت دو یار و همکار خوش‌نام در بسیاری پروژه‌های مشترک و غیرمشترک یکدیگر را همراهی کردند. همان سال بود که محمود پاک نیت برای اولین بار در قاب تلویزیون ظاهر شد. سریالی با عنوان «اچی مچی» در قالب یک مجموعه عروسکی به کارگردانی مهدی فقیه برای مرکز استان فارس.



حسام بیگ و جلال

حسام بیگ قبل از اینکه کارش به راهزنی بکشد، هزار جور نقش عوض کرده بود. او یک بار از دست خان همراه برادرانش گریخته بود (شاخه‌های بید/ امرا... احمدجو) و یک بار در قامت یک مأمور اطلاعاتی، برای شناسایی موقعیت دشمن به خاک عراق زده بود (گشتی‌ها/ جواد مرادی). حالا اما رخت ایلیاتی به تن کرده بود و با گویشی ناآشنا، سر از گردنه‌های بیابانی درآورده بود. محمود پاک‌نیت هروقت قبای حسام‌بیگ را به دوش می‌انداخت، دیگر نه خبری از آن مرد عاشق پیشه نمایش‌های رمانتیک بود، نه آن مأمور اطلاعات وطن‌پرست. حسام بیگ یک دشمن بیشتر نداشت. مرادبیگ! خون از سبیلش می‌چکید و برای حفظ قلمرو، گره از ابرو باز نمی‌کرد. تکیه کلام‌های او در عین تندی، شیرین و خواستنی بود. وقتی غیظ می‌کرد و می‌افتاد به تهدید، همه منتظر آن دیالوگ همیشگی بودند: «التماس نکن! گوشت می‌برم می‌ذارم کف دستت!» با گویشی ناآشنا که ملغمه‌ای از مناطق مختلف بود. محمود پاک نیت با شخصیت حسام بیگ در مجموعه به یاد ماندنی «روزی روزگاری»، بعد از ۲۳ سال بازیگری در عرصه تئاتر و تلویزیون، بالاخره به چشم مخاطب میلیونی آمد و اسمش افتاد سر زبان‌ها. آن قدر که دوسال بعد، به مجموعه موفق دیگری دعوت شد. این بار «پدرسالار» و نقش جلال در خانه‌ای که آجر به آجر آن، خاطره است.

ارباب و سرگرد

آخرین سال از دهه ۷۰، محمود پاک نیت، دومین نقطه عطف کارنامه هنری‌اش را رقم زد. این بار در قامت ارباب روستایی که آن سال با ازدواج دوباره‌اش، بدمن به یادماندنی قصه‌ای شد که خیابان‌های شهر را هرهفته وقت نمایش خلوت می‌کرد. «پس از باران»؛ سریالی که به واسطه آن ماه‌ها به همراه همسرش تهران را ترک کرد، اما دست آخر با ایفای نقشی ماندگار در حوزه تولیدات صداوسیما، بار دیگر در چشم مخاطبان رسانه ملی، درخشید. حالا با آغازده ۸۰، فیلم‌نامه‌های درخشان، یکی پس از دیگری او را به خود می‌خواندند. از بازی در نقش سرگرد مبرز برای سریال «شب دهم» (حسن فتحی) گرفته تا مجموعه تاریخی در «چشم باد» (مسعود جعفری جوزانی) و بازپرس قریانی در «ساختمان ۸۵» (مهدی فخیم زاده). اما این مابین، آن نقشی که او را برای همیشه در یادها ماندگار کرد، چشم انتظاری برای یوسف پیامبر(ع) بود.

یعقوب نبی(ع) و دیگر هیچ

آن روز هوا ابری شد، اما نبارید. درست همان چیزی که مرحوم سلحشور آرزو می‌کرد. انگار ابرها به تماشای وصال یوسف(ع) و یعقوب(ع) آمده بودند. آن سه دقیقه درخشان در مجموعه ۴۵ قسمتی «یوسف پیامبر(ع)»، تماما با یک برداشت ضبط شد. تمام آن ثانیه‌ها که محمود پاک نیت در نقش یعقوب نبی(ع) از شتر به زمین می‌افتد، تا آنجا که افتان و خیزان به آغوش یوسف می‌رسد، ماحصل سال‌ها ممارست و پشتکار محمود پاک نیت در عرصه بازیگری بود. سکانس دل‌نشینی که هر بار با تماشای دوباره آن، قلب مخاطب به لرزه می‌افتد. پیشنهاد بازی در این مجموعه، همان نقطه اوج کارنامه هنری پاک نیت بود. نقطه‌ای که کمال آرزوی هر هنرمندی است تا با هر بار مرور آن، به راه رفته‌اش افتخار کند. محمود پاک نیت پس از این سریال ده‌ها اثر سینمایی و تلویزیونی دیگر را نیز تجربه کرد و عموما در نقش‌های تاریخی بیش از دیگر نقش‌ها خوش درخشید، اما قبای عبای یعقوب نبی(ع) جوری به تنش نشسته بود که انگار فقط برای او دوخته بودند. باورپذیر و دل‌نشین و به یادماندنی.



پاک‌نیت در نقش یعقوب نبی(ع) در سریال یوسف پیامبر(ع)



پاک‌نیت در نقش ارباب در سریال پس از باران



پاک‌نیت در نقش حسام بیگ در سریال روزی روزگاری

خیابان ۸۷ ام

بی مادر، دنیا خاکستری و کم‌نور است



روزنامه نگار شبنم کرمی

داداشتم که کلاس داره و از تمریناتش عقب می‌افته. باباتون که بنده خدا از راه میرسه خسته‌اس. نمیشه بذارمش برم که! عیدم نزدیکه، هزینه‌ها زیاده، باید کم‌کم به فکر خانه‌تکانی هم باشم... به امید خدا جور بشه سال دیگه همه با هم میریم!» قصد داشتم این مطلب را برای روز مادر بنویسم اما مادر یک روز و یک نفر نیست! مادر؛ همه زندگی همسر و فرزندان، شاغل شبانه‌روزی بی‌وقفه و بی‌مزد و منت، معنای خالص و ناب عشق و مهر و نور خانه است. خاطرم هست وقتی که بچه بودم هر وقت مامان خانه نبود با اینکه چراغ‌ها روشن بودند احساس می‌کردم خانه خاکستری و بی‌نور است. انگار دود تیره‌ای همه جا را گرفته باشد؛ بزرگ شدم، خودم مادر شدم، اما برای همیشه این حس با من مانده است. حالا فهمیده‌ام وقتی مامان می‌گفت: «باید مادر شوی تا بفهمی چه می‌گویم» یعنی چه! توجه به زنان و مادران نباید به یک روز تقویمی خلاصه شود؛ باور کنید آن‌ها حواسشان به خودشان نیست، آن‌ها هرجا می‌خواهند کم بیاورند یا سختشان می‌شود با خود می‌گویند: «می‌خواستی مادر نشی! وظیفه‌اته.» دوستی می‌گفت ما بلافصل تکه‌ای از وجود مادرانمان هستیم که برای ادامه حیات، ناگزیر با قیچی از آن‌ها جدا شده‌ایم. پس مادر به بخش جدا شده وجود خودش عشق می‌ورزد، اما به معنای آن نیست که خود را فاقد حق لذت از زندگی و پیشرفت و تنفس بدون حضور فرزندانشان ببیند. اگر زنان و مادران دوروبر ما به خودشان و نیازهای روحی و سلامت جسمی‌شان نمی‌پردازند بیایید ما نه تنها یک «روز مادر» یا سالروز تولد آن‌ها که هر روز واقعی‌تر ببینیمشان، کمتر از آن‌ها طلب کنیم و افزون‌تر بخواهیمشان. شک نکنید دنیای بدون مادر، خاکستری و کم‌نور است. نور زندگی‌مان را روشن نگه داریم.

جورواجور

هوایی که روان آدم را به هم می‌زند



عکس: حدیث فقیری| شهرآرا

آلودگی هوا در کلان شهرهای ایران به‌ویژه مشهد همچنان ادامه دارد. عوارض وضعیت موجود علاوه بر آسیب‌های جسمی مثل بیماری‌های تنفسی، پوستی و ... برای شهروندان، سلامت روان آن‌ها را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. موضوعی که محققان اسکاتلندی آن را به اثبات رسانده و در تحقیقی که به‌تازگی منتشر کرده‌اند خبر داده‌اند که افزایش قرارگرفتن در معرض آلودگی هوا و آلاینده‌هایی مانند دی‌اکسید نیتروژن با پذیرش بیشتر در بیمارستان‌های سلامت روان مرتبط است.

تاکنون پژوهش‌های مختلفی درباره تأثیرات آلودگی هوا بر سلامتی و افزایش مرگ‌ومیر منتشر شده است. برای مثال اخیرا در یک پژوهش محققان دانشگاه کالیفرنیا دریافته‌اند که آلودگی هوا می‌تواند بر ساختار و عملکرد مغز کودکان تأثیرات منفی و مخربی بگذارد.

برای مطالعه کامل این خبر در سایت دیجیاتو کد را اسکن کنید.

عکس روز

پایان شاد هملت در مشهد

تئاتر «هملت هپی‌اند» به کارگردانی علی حاتمی‌نژاد این روزها در تماشاخانه استاد نوری مشهد روی صحنه رفته است. این نمایش با بازی وحید عباسی، نیلوفر طبائی، سهیل سهیلی و علیرضا رواندل هر شب در محل تماشاخانه یاد شده، بین هاشمیه ۲۰ و ۲۲ (حوزه هنری خراسان رضوی) میزبان علاقه‌مندان به هنر نمایش است.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.

عکس: محمدحسن صلواتی شهرآرا

